

طاقت آوردی رفیق!

" به فرزند و همراهانش در نبرد با دار "

دیگر نه اشک را یارای آن است
و نه هق هق شبانه را توان
که هُرم سوزان سینه مرا
چون آب سردی
به سودای آرامش نشاند.
طاقت آوردی رفیق!

به زندگی آوازه بودی
که زندگی را
سرودی جاودانه سازی!
به زندگی آوازه بودی
چونان که در کشاکش طوفان
دریا به تاب درد ات
به موج نشسته خروشان
و تو:
چه آرام!
چه متین!
چه با کودکانه تبسمی
طاقت آوردی رفیق!

فرزند یک لاقبای "آبیدر"
شقایقِ مادرِ مغموم
"توچال" تماشای
رقص تلخ آویشن وحشی را
بر دارهای اوین به شیون نشسته است.
و تو:
چه آرام!
چه متین!
چه با کودکانه تبسمی
طاقت آوردی رفیق!

چه زندگی گواه باشد
چه مرگ شاهی!
مادر مغمومی گفت:
که تازه آغاز شدی!
و بوی آویشن وحشی
پرکشید تا دل شقایق های دماوند!
تا بخواند سرودی که:
طاقت آوردی رفیق!